

**گفت‌وگوی «جوان» با برادر و همسر شهید «احمدعلی رضاپور» قهرمان ووشوی کشور که ۱۵شهریور ۹۹ آسمانی شد**

# تنش خسته‌اماروحش آماده پرواز بود



**شکوفه زمانی**  
همسر شهید احمدعلی رضاپور می‌گوید «یک روز قبل از شهادت، احمدعلی با فرزندانش به بازار رفته بود که پسرمان حسین پهنانه کبک تولد می‌گیرد و پدرش برای او یک کبک تولد می‌خرد و سه‌خانه می‌آورد. همه خوشحال دور هم با بچه‌ها کبک می‌خوریم. غافل از اینکه آن کبک، کبک شهادت احمدعلی بود و ما خبر نداشتیم.» پاسدار شهید «احمدعلی رضاپور» از ووشوکاران قهرمان استان سیستان و بلوچستان بود که سابقه قهرمانی در لیگ ووشو کشور را نیز داشت.

**برادر شهید شما برادر بزرگ شهید هستید کمی از خانواده‌تان بگوئید.**

ما پنج برادر و یک خواهر هستیم. من متولد ۱۳۵۹ و برادر بزرگ خانواده هستیم و یک برادرمان هم در کودکی فوت کرده‌است. همگی متولد شهرستان زاهدان هستیم. احمدعلی هم فرزند سوم خانواده و متولد ۱۳۷۰ بود که به‌عنوان یک پاسدار مدافع وطن به درجه شهادت رسید. پدرم هم نظامی و شاغل در ناجا بودند که در سال ۱۳۸۰ در مسجد فوت می‌کنند و مادرم نیز خانه‌دار هستند.

**کمی از دوران کودکی احمدعلی بگوئید، چه شد برادر تان شغل پاسداری را انتخاب کرد؟**

احمدعلی از همان ابتدای نوجوانی مسجدی بود. ما همیشه دنبالش می‌گشتیم و بعداً می‌فهمیدیم که به مسجد جامع زاهدان رفته‌است. مسجد نزدیک خانه‌مان به نام ابراهیم خلیل‌الله نام داشت که بیشتر وقت‌ها محمدعلی زمین‌خوار در این مسجد سبزی می‌کرد و هر وقت می‌رفت، مشخص نبود که چه زمانی از مسجد برمی‌گردد. احمدعلی مقاطع تحصیلی خود را در شهر زاهدان گذراند و در رشته تربیت بدنی از جمله ورزش ووشو در خود زاهدان فعالیت داشت که توانست مقام قهرمانی در لیگ ووشو کشور را به دست آورد. چون بچه مذهبی بود محیط سپاه را ترجیح می‌داد، به همین خاطر در سال ۱۳۸۹ وارد سپاه سلمان خاش شد.

**برادر تان هنگام شهادت متاهل بودند، چند فرزند از ایشان به یادگار مانده‌است؟**

اخوی دو فرزند داشت؛ سوگند متولد ۱۳۹۳ و پسرش حسین که متولد ۱۳۹۷ است.

**اکنون که با شما گفت‌وگو می‌کنیم تنها چندروز از شهادت احمدعلی می‌گذرد، نحوه شهادتش چگونه بود؟**

احمدعلی آرزوی شهادت داشت و از شنیدن خبر شهادت سردار سلیمان و یارانش خیلی متقلب شده بود. در این ۱۰ سالی که در سپاه مشغول بود هم هر چندر به ایشان می‌گفتم برای خودت مسکن و زمینی بخری پس در جواب می‌گفت من رفتنی هستم و وابستگی به این جهان ندارم. برای همین حاضر نبود چیزی به نام خودش بخرم یا اینکه به نام خودش بزنم. روز بعد از اتمام مراسم تاسوعا و عاشورا که مصادف با

**یادکرد**



## خاطره یک سرباز ارتش از یک روز عملیات در جبهه‌های غرب فراتر از توان‌مان جنگیدیم چون از اعتقادات دفاع می‌کردیم

**فریده موسوی**  
اکنون که سال‌ها از دفاع مقدس می‌گذرد، هر کدام از یادگاران آن دوران بخشی از گنجینه خاطر اتششان را بر سینه دارند که وظیفه ما اهالی رسانه، نوشتن بای صحبت‌های این یادگاران جنگ و ثبت خاطرات‌شان برای ماندگاری در تاریخ است. متن زیر ما حاصل گفت‌وگو با ما جانباز مهدی شکوری است که اکنون ۵۳ سال دارد و در سال ۶۴ به‌عنوان سرباز به جبهه‌های جنگ رفته‌است.

**۲۵روز آموزشی**  
سال ۶۴ وقتی تصمیم گرفتم به جبهه بروم، ۱۸ ساله بودم. آن زمان اعزام‌ها نظم و نسخ خاصی گرفته بود و هر رزمنده دوره‌ای را به‌عنوان آموزشی سپری می‌کرد. من هم پس از ۲۵روز آموزشی راهی مناطق عملیاتی شدم. اولین جایی که اعزام شدیم قصر شیرین بود. در آنجا اغلب عملیات محدود و ایذایی انجام می‌گرفت. تعداد این عملیات‌ها در طول سال نسبت به عملیات بزرگ جنوب بسیار بیشتر بود. در یکی از همین عملیات‌ها ما ساعت دو نصفه شب وارد عملیات شدیم. منم دائم دشمن چطور از عملیات ما خبر شده بود که یک دفعه شروع به تیراندازی به طرف‌مان کرد. ما در پایین بلندی قرار داشتیم و دشمن روی ارتفاعات بود. منور می‌زدند و منطقه را مثل روز روشن کرده بودند.

**دو تانک**  
در اثنای درگیری فراموش‌مان برادرری به نام آقای حسینی بود. ایشان روه به من گفت شکوری اگر همین‌طور بمانیم تا صبح یا همه‌مان شهید می‌شویم یا اسیر. فقط همینقدر می‌دانم که کسی سالم نمی‌ماند. من گفتم اگر هوایم را داشته باشید، شاید بتوانم کاری انجام بدهم. حسینی پرسید می‌خواهی چه کار کنی. گفتم اگر قرار باشد همه ما شهید بشویم، پس بهتر است یک نفر کشته بشود و باقی نجات پیدا کنند. پیش‌خودم تصمیم گرفته بودم تا به قیمت جانم هم که شده کاری انجام بدهم. بلند شدم و دو تانک‌چک به طرف سنگر کمین دشمن که یک‌نفس به سمت‌مان تیراندازی می‌کرد، انداختم. تیربارچی دشمن که انگار جا خورده بود کمی مکث کرد. شاید انتظار نداشت ما تا این حد به آنها نزدیک شده باشیم. بعد از تانک یک دوپاره سرجایم دراز کشیدم. بچه‌ها که از کم‌ت تیربارچی دشمن کمی به خودش آمده بودند، الله‌اکبر گفتند و همگی از جا بلند شدند و به طرف سنگرهای دشمن تیراندازی کردند.

**نصرت‌الهی**  
خدا در قرآن می‌فرماید اگر مؤمنان برای من قدم بردارند و بجنگند، من هم آنها را یاری می‌دهم. همین‌طور هم شد. ما ساعت دو به



پدرش را در ک می‌کند. پسرمن حسین فرزند، کوچکم هر چه می‌خواهد بخورد پهنانه می‌آورد و می‌گوید برویم کنار عکس با بخوریم. سرگرمی فرزندانم رفتن سر مزار پدرشان شده است.

**چه خاطره‌ای از همسر تان قبل از شهادتش دارید؟**

احمدعلی خیلی با عشق زندگی می‌کرد. یک شب قبل از اینکه آن حادثه اتفاق بیفتد، رفتیم بازار خرید کنیم که پسرمن حسین پهنانه خرید کبک تولد آورد که پدرشان یک کبک کوچک را با جاقو برید و بچه‌ها دورش نشستند و برای بچه‌ها گرفت و به خانه آمدیم. پدرشان می‌گویند آن کبک، کبک شهادت احمدعلی بود و ما خبر شوکا آوری بهند.

از شب ازدواج این ترس در وجودم بود و همیشه می‌افتد یا اینکه دیگر به خانه‌مان نمی‌گردد که همیشه‌هم شوکا آوری بهند.

**پس شما را برای شهادت خود آماده کرده بود؟**

بله، شهید همیشه تنش خسته بود، ما روحتش برای شهادت آماده بود. ذکر همیشه‌ای احمدعلی بود که می‌گفت روزی من شهید می‌شوم. حتی چند نفر از همکاران احمدعلی خواب دیده بودند که ایشان به شهادت می‌رسند. احمدعلی علقه خاصی به حاج قاسم داشتند. دو هفته تمام برای شهادت حاج‌قاسم گریه می‌کردند و یک بابیلو فرش از عکس حاج‌قاسم سفارش داده بودند. من هم خوشحالم که احمدعلی به آرزوی شهادت خود رسید.

**یاد همسر تان را چگونه می‌خواهید در ذهن فرزندان‌شان ماندگار کنید؟**

دوست دارم خدا آنقدر توان بدهد که بتوانم فرزندانم را مثل پدرشان قهرمان بزرگ کنم و الان هم جای خالی پدرشان را با گفتن خاطره و دلآوری از پدرشان پر می‌کنم. همسر من خیلی با خدا و نماز‌خوان بود. دخترم سوگند شهادت

اعزام شود. حتی یکبار برای اعزام تا تهران هم رفته بود، ولی فرمانده‌اش در زاهدان به او اجازه نمی‌دهد و می‌گوید منطقه سیستان و بلوچستان هم مانند سوریه یک منطقه‌دگیر و عملیاتی است و تمام مناطق مرزی آن از لحاظ وجود گروهک‌ها و آشرا بسیار ناامن است. چون احمدعلی هم مسئول ارتباطات «فاوا» بود، در تمام مأموریت‌های عملیاتی مرزی خاش از صفر تا ۱۰۰ مأموریت حضور داشت. به خاطر شناختی که احمدعلی روی مناطق مرزی ایران داشت، حضورش بیشتر در سیستان و بلوچستان لازم بود. به همین خاطر به او اجازه رفتن نمی‌دادند.

**شما به‌عنوان برادر ارشد خانواده چه خاطراتی از احمدعلی دارید؟**

با آنکه من برادر بزرگ تر احمدعلی بودم، ولی در این مدت ۲۰سالگی که پدرمان به رحمت خدا رفته، شهید برای خانواده کم نگذاشت و ما را شرم‌نده می‌کرد. هر موقع منده مشکل کاری داشتیم، احمدعلی با یک تماس تلفنی خودش را به من می‌رساند و به جای اینکه من به‌عنوان برادر بزرگ او را دلداری بدهم، ایشان بنده را دلداری می‌داد. شهرستان مرزی خاش در مرکز استان سیستان و بلوچستان است که تا زاهدان ۱۸۰ کیلومتر فاصله دارد. خاش در مسیر شهرهایی چون ایرانشهر، سراوان و چابهار قرار دارد. برای همین خیلی از اقوام در مسافرت‌هایشان از خاش عبور می‌کردند و در مسیر برای استراحت مهمان خانه احمدعلی می‌شدند. ایشان خیلی مهمان‌نواز بود و هیچ وقت خانه احمدعلی از مهمان خالی نبود. مهربانی و عطفوت احمدعلی آنقدر زیاد بود که در بین مردم اهل تسنن رخنه کرده بود. تمامی اهل تسنن نیز احمدعلی را دوست داشتند. اینطور بگویم که در شهادت او اهل تسنن در خاش برایش خون‌گرمی کرده‌اند. در مراسم احمدعلی مسجد خاش چندین مرتبه از مردمان اهل تسنن پر و خالی شد.

**همسر شهید چطور همسر و شریک زندگی‌یک شهید شدید؟**

ازدواج من و احمدعلی در سال ۱۳۹۲ به صورت فامیلی بود. شهید پسرعموی مادرم بود. زندگی مشترک ما فقط هفت سال کشید. احمدعلی عشق و علاقه خاصی به کارش داشت.

**جدول سودوکو**  
ارقام ۹ تا ۹ تاپطورری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه‌درسه فقط یک‌بار به‌کارروند.

**جدول کلمات متقاطع**

پاسخ جدول شماره ۶۰۴۳

۱	۸							
		۱						۵
۳		۲	۶					
۸			۶					۹
								۷
			۸	۳				۲
								۴
			۶	۹				۳
					۲			۵

**جدول**

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۳	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۴	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۵	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۶	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۷	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۸	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۹	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۳	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۴	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۵	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱

طراحی‌عبدالله سجادی فر | شماره ۶۰۴۴

**از راست به چپ**

- شیخ شیراز او را به زنونر بی‌عسل تشبیه کرده‌است- نشان دران ۲- نوعی معامله- ماه خراج- کمان چهره
- سرمربی ملی فوتبال آلمان- فن مخصوص- میوه جنگلی- نقطه ایبترنتی ۴- نقاب- صدای درشت- مذهب حاکم در عربستان ۵- دام صیاد- بخشنده- واحد اندازه‌گیری فشار الکترسیسته- همسایه لهستان و اتریش
- گروه‌های خونی- تیم توپچی‌های لندن- کفش ۷- نان فرانسوی- سازمان جاسوسی آمریکا- فرمان کشتی
- علاقت جمع- سرسرا- جگر سیاه- عضوی در صورت ۹- رختکن حمام- سوهر مورچه- پل راه آهن شمال
- ساز کلیسا- دستگاه نمایش فیلم- حرف فاصله ۱۱- ویتامین نور خورشید- پول تایلدن- دهانه قنات- میان سال ۱۲- پولی که متهم برای آزاد کردن نزد دانه‌گاه به رهن می‌گذارد- عنوان امیر قبیله و عشیره- آجر نصفه
- نوعی چرم- همدانستان ولایت- ردیف باقتنی- رساله علمی ۱۴- دسته و گروه- شهری در آلمان- بهره پول
- تلسور نامی اسپانیا- از دستگاهای موسیقی ایرانی

**از بالا به پایین**

- کنایه از خورشید- ماده اولیه میرزاآقاسمی ۲- شیر و سوپاپ- گل همیشه بهار- معیار اندازه‌گیری و شمارش ۳- هرگز عرب- عدد یک رقی- صیحه و فریاد- سسر خرگ ۴- مرام سیاسی- یک و یک- فاش کردن خبر- قلب دوم ۵- ترس- صف و حلقه- برقرار و آباد ۶- آوای رزمی کار- نام دیگر سدهای نامه اثر شیخ اجل سعدی شیرازی- ووع ۷- پایتخت اردن- گیاه تجاریزی- شریک زندگی ۸- لایبرتن- وسیله درو- از حیوانات- شهر شیشه‌گران آلمان ۹- نامواره- اما- گلایی ۱۰- از پرندگان- شادابی چهره- یادداشت ۱۱- گل شهیدان- این هم از پرندگان است- جنگ ۱۲- ضمیر اجتماعی- صنم- یک دور بازی والیبال- پیچ‌چ ۱۳- همیشگی- پرنده پابند- چه وقت- متضاد علیه ۱۴- چین و چروک- معاینه کامل- افترا و بهتان ۱۵- از سبک‌های کاراته- خیابانی قدیمی در تهران